



## اسرار حج در روایات

عبدالله جوادی آملی

### اسرار عبادات

زائران بیت الله هر عبادتی را که انجام می دهند، راز و رمز بسیاری از آنها برایشان روشن است. نماز کارهایی دارد. روزه دستوراتی دارد، زکات و جهاد دستوراتی دارد و... که پی بردن به منافع و فواید این دستورات، دشوار نیست.

بحث، در تبیین گوشه‌هایی از اسرار حج است. تا زائران بیت الله با آگاهی به این اسرار، این سیر را پشت سر بگذارند. گرچه برای هر کدام از این مناسک، سری است و برای مجموع حج و عمره هم سری است. ولی بطور گذرا به گوشه‌هایی از اسرار این سفر الهی اشاره می شود.

رزم اینها پیچیده است؛ لذا جریان تعبد در حج بیش از سایر دستورات دینی است.

مرحوم فیض از وجود مبارک رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرد که حضرتش در موقع لبیک گفتن به خدا عرض کرد: «لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ حَقًّا، تَعَبُدًا وَرِقًّا». «خدایا من با رِقیت و عبودیت محض، لبیک می‌گویم و مناسک حج را انجام می‌دهم». چون سرّ بسیاری از مناسک، به عقل عادی قابل تبیین نیست. چون روح تعبد در حج بیشتر است. لذا در هنگام لبیک، عرض کرد: «تَعَبُدًا وَرِقًّا». نظیر ذکرِی که در سجده تلاوت گفته می‌شود!

#### عبودیت صرف

پس حج یک سلسله دستوراتی دارد که با بندگی محض و رِقیت صرف و عبودیت تامّه هم آهنگ تر است؛ برای اینکه آن اسرار و آن منافع مرموز را تبیین کنند، به صورتهای منافع و فواید در روایات، گوشه‌هایی از آن را بیان کرده‌اند. و گاهی هم به صورت داستان

نماز ذکرهایی دارد که معنایش روشن است. رکوع و سجودی دارد که تعظیم را تفهیم می‌کند، و تشهدِی دارد که اعتراف را به همراه دارد و...

روزه گرفتن پرهیز از مشتبهات است. همدلی و همدردی و هماهنگی با مستمندان است. یادآوری مسأله فشار گرسنگی و تشنگی بعد از مرگ است. روزه گرفتن منافع فراوانی دارد که منافع دنیایی (طبی) آن مشخص و منافع روحی و معنوی اش معین است.

زکات که انفاق، تعدیل ثروت و رسیدگی به حال مستمندان و ضعیفان است. آنهم منفعت و مصلحتش مشخص است.

جهاد و مرزرداری و دفاع مقدس علیه تهاجم بیگانگان، منافع فراوانی دارد که پی بردن به آنها دشوار نیست.

لیکن حج، یک سلسله از دستورات و مراسم و مناسکی دارد که پی بردن به راز و رمزش بسیار سخت است. معنای بیتوته کردن در مشعر، سرتراشیدن، بین صفا و مروه هفت بار گشتن و در بخشی از این مسافت هرّوله کردن و... راز و

بهراسد و ذات اقدس اله ما را به رهبانیت ممدوح و پسندیده فراخواند، فرمود: «ایای فارهون»<sup>۲</sup>.

از جهنم ترسیدن هنر نیست. از ذات اقدس اله هراسناک بودن هنر است، که آن خوف عقلی و حریم گرفتن است. از این جهت است می‌گویند: آن شخص محترم است؛ یعنی باید در حضور او حریم گرفت و نباید به او نزدیک شد که مبدا ادب ترک شود.

درباره ذات اقدس الهی باید حریم بگیریم، چون در همه حالات خدا با ما است. «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»<sup>۳</sup>، منظور از این حریم گرفتن و نگهداری حرمت فاصله زمانی یا مکانی نیست؛ زیرا هر جا که باشیم او با ما است. درباره استاد می‌شود گفت که به فلان استاد احترام کنید؛ یعنی حریم بگیرید. وقتی استاد جایی نشسته است، شما مقداری پایین‌تر بنشینید. کنار استاد یا بالاتر از او ننشینید. این را می‌گویند احترام کردن؛ یعنی حریم گرفتن. لیکن اینگونه احترام کردن در باره ذات اقدس اله فرض ندارد که ما بگوییم: به خدا احترام کنید؛ یعنی حریم

در سخنان اهل معرفت و اهل دل دیده می‌شود که از یک سوی به عنوان بیان اسرار و از سوی دیگر به عنوان داستان می‌خواهند بخشهای اساسی حج را خوب تفهیم و تبیین کنند.

یکی از مناسک حج، مسأله لبیک گفتن است که احرام، با این تلبیه بسته می‌شود. بعد از احرام، مستحب است انسان این لبیک‌ها را ادامه دهد تا آن محدوده‌هایی که خانه‌های مکه پیدا شود. این «لبیک» که انسان در هر فراز و نشیبی و در هر اوج و حضیضی آن را زمزمه می‌کند برای آن است که در هر لحظه و آنی، آن عهد را تجدید کند.

از وجود مبارک پیغمبر - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که: «اگر در امتهای گذشته رهبانیتی راه یافت، رهبانیت امت من جهاد در راه خداست و تکبیر در هر بلندی و مانند آن».

«تکبیر بر هر بلندی» ناظر به همین تلبیه (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ) است که زائران بیت خدا، به هر جای بلندی که می‌رسند می‌گویند. این به صورت یک رهبانیت است. راهب کسی است که از خدا

همه می‌گویند: لبیک، اما بعضی سؤال انبیا، دعوت و اعلان انبیا را لبیک می‌گویند. بعضی دیگر دعوتِ الله را. بعضی‌ها می‌گویند: «لبیک داعی الله، لبیک داعی الله»، یعنی ای کسی که ما را به الله دعوت کرده‌ای، ما لبیک می‌گوییم؛ یعنی اجابت کرده‌ایم و آمده‌ایم. اینها متوسطین از مؤمنان و زائران بیت خداوند. اینها کسانی هستند که دعوت ابراهیم خلیل را اجابت می‌کنند. ابراهیم خلیل هم مردم را به زیارت بیت‌الله دعوت کرده است نه به غیر آن. فرمود:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»<sup>۴</sup>.  
«اذان»، همان اعلان کردن و اعلان عمومی دادن است به صورت عَٰلَن و آشکار.

عده‌ای سخنان ابراهیم خلیل را می‌شنوند و به همان ندا جواب می‌گویند که: «لبیک داعی الله، لبیک داعی الله». از این فراتر، کسانی هستند که دعوت «الله» را می‌شنوند و به آن پاسخ می‌گویند. ذات اقدس اله در قرآن کریم این

بگیرید؛ یعنی جای معین و یا در زمان معین ننشینید و... چون خداوند با همه، در همه شرایط، بدون امتزاج، حضور و ظهور دارد.

بنابراین، احترام خدا، احترام و حریم‌گیری اعتقادی است؛ یعنی انسان باید در پیشگاه حق آنقدر کرنش کند که غیر او را نبیند، به غیر او تکیه نکند و به غیر او دل نبندد و بگوید: «لبیک»؛ یعنی من به حضور تو آمده‌ام. «آیای فآرهبون» یعنی این. و حجتی هم که به عنوان رهبانیت محمود و ممدوح تشریح شده، همین است. انسان در بسیاری از مناسک و مراسم می‌گوید: «لبیک». اصل بستن حج و عمره بصورت احرام، با لبیک شروع و بعد هم تکرار می‌شود. اینجاست که وجود مبارک پیغمبر - صلی الله علیه و آله - (طبق این نقل) فرمودند: «لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ حَقًّا تَعْبُدًا وَرِقَاءً».

البته کسانی که مکه مشرف می‌شوند، حج یا عمره انجام می‌دهند و لبیک می‌گویند، چند گروهند. چون ایمان درجاتی دارد، مؤمنان نیز دارای درجاتی هستند، تلبیه هم مراتبی دارد.

نیز گرچه جواب خدا بدون جواب خلیل خدا نیست. اما این شهود عارف است و زائر بیت الله است که فرق می‌کند. تلبیه‌ها هم یکسان نیست. گرچه ممکن است کسی بگوید: «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ»، ولی در حقیقت به: «أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ» لبیک می‌گوید: به دعوت خلیل لبیک می‌گوید نه به دعوت جلیل. چون هر اندازه که انسان در آن مرحله اول پاسخ داد، به همان اندازه در مقام ظاهر هم لبیک می‌گوید. و چون دو بار لبیک گفته‌ایم. و این لبیک‌ها هم در طول هم است و همواره هر دوی این‌ها محفوظ است. یک قضیه تاریخی نیست که گذشته باشد. یکی همان است که در سوره اعراف آمده:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»<sup>۱</sup>.

ذات اقدس اله به رسولش فرمود: «به یاد این صحنه میثاق‌گیری باش». گرچه خطاب به پیغمبر است ولی در حقیقت همه انسانها مخاطبند. خدا می‌فرماید: به یاد این صحنه باشید که ما از شما تعهد

چنین فرمود: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»<sup>۵</sup>. «از طرف خدا بر بندگان مستطیع، حج واجب است».

مستطیع، نه یعنی کسی که مالک و مالدار باشد. مستطیع؛ یعنی کسی که بتواند این سفر را به صورت عادی طی کند و بعد هم مشکلی نداشته باشد؛ خواه به عنوان خدمات باشد، خواه به عنوان مهمانی، خواه کسی او را اجیر کرده و یا نائب شده باشد. در همه این موارد می‌شود «مستطیع»، منتهی در مسأله اجاره و نیابت، استطاعت از آن منوب عنه است، در موارد دیگر مال خودش. انسان مستطیع باید دعوت خدا را لبیک بگوید. چون خدا فرمود: «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...». این زائر بیت‌الله که جزء اوحدی از مردان با ایمان است، به خدا پاسخ مثبت می‌دهد. می‌گوید: «لَبَّيْكَ، ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، دَاعِيَا إِلَيَّ دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ، مَرْهُوبًا، مَرْعُوبًا إِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ لَبَّيْكَ»، این تلبیه‌ها نشان می‌دهد، که زائر بیت‌الله جواب خدا را می‌دهد نه جواب خلیل خدا را. گرچه جواب خلیل خدا هم جواب خداست. و

ضَلَب و رَحِم نیست. سخن از فطرت است و روح. چه در مسأله عالم ذریه‌ای که: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكُمْ مَطْرَحَ كَرْد و چه در آنچه که در آیه «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ». در حقیقت ارواح بشر و فطرت‌های آنان پاسخ مثبت داده است، هم به دعوت خدا و هم به دعوت خلیل خدا. آنها که در دعوت خلیل خدا، خلیل را دیدند، هنگام لبیک هم می‌گویند: «لَبَّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ، لبیک داعی الله». آنها که هنگام تلبیه اعلان حضرت خلیل، صاحب اصلی؛ یعنی ذات اقدس اله را مشاهده کردند، آنها هنگام تلبیه می‌گویند:

«لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، دَاعِيَا إِلِي دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ، مَرْهُوبًا مَرْعُوبًا إِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» و مانند آن. که به خود خدا پاسخ می‌دهند.

این دو نوع پاسخ دادن، دو نوع عبادت کردن و دو نوع آگاهی داشتن، در بسیاری از مسائل دینی مطرح است؛ مثلاً افراد عادی کلمات قرآن را که تلاوت می‌کنند، برای آنها مطرح نیست

گرفتیم، حقیقت خودتان را به شما نشان دادیم. شما ربوبیت ما را فهمیدید، عبودیت خود را مشاهده کردید و گفتید: «بلی». در جواب خدا که فرمود: «آیا من رب شما نیستم؟» گفتید: «آری رب ما هستی».

صحنه دیگر، وقتی است که ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - از طرف ذات اقدس اله مأمور شد تا اعلان حج کند، که: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...». به مردم دستور داد که حج بیاید. حضرت خلیل طبق این نقل، بالای کوه ابی قُبیس رفته، و دستور اله را اعلان کردند که: «از هر راهی که هست، به زیارت بیت خدا مشرف شوید». مرد و زن جهان بشریت که در اصلاص و ارحام پدران و مادرانشان بودند، همه گفتند: «لبیک». این صحنه لبیک گویی به دعوت خلیل، مشابه صحنه لبیک گویی دعوت خداست در جریان عالم ذریه. همانطوری که آن صحنه الآن هم هست، صحنه تلبیه دعوت خلیل نیز الآن هست. یک قضیه تاریخی نبود. چون سخن از ذرات ریز نیست. سخن از

که این سخنان را از کجا دارند می‌شنوند. مؤمنانی که اهل معنا و اهل دلند، بگونه‌ای قرآن را قرائت می‌کنند که گویا دارند از وجود مبارک پیغمبر - صلی الله علیه و آله - این کلمات را تلقی می‌کنند. چون پیغمبر این کلمات را قرائت فرمود و همه شنیدند. و گویا دارند از خود پیامبر می‌شنوند.

اینان اوحدی از اهل قرائت و معرفتند. ائمه - علیهم السلام - وقتی هنگام نماز، حمد را قرائت می‌کردند، بعضی از کلمات را آنقدر تکرار می‌کردند که گویا از خود خدا می‌شنوند.

در کریمه: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ، فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ»<sup>۷</sup>.

هم این دو مطلب هست. بعضی‌ها که در محضر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - قرار می‌گرفتند، قرائت پیغمبر را طوری می‌شنیدند که گویی از خدا دارند تلقی می‌کنند. چون این کتاب برای همه نازل شده است. منتهی آن کسی که مستقیماً دریافت کرد و گیرنده و وحی بود، شخص پیغمبر است و لا غیر، در قرآن کریم فرمود: «بِالْبَيِّنَاتِ وَ

الرُّبْرِ وَكِتَابِ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>۸</sup>. قرآن، هم «انزال» به طرف پیغمبر است و هم «تنزیل» به طرف مردم. برای مردم هم نازل شده است. مردم هم گیرندگان کلام خدایند. منتهی به وساطت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - پس گروهی می‌توانند به جایی برسند که هنگام تلاوت قرآن گویا این کلمات را از ذات اقدس اله استماع می‌کنند. در مسأله تلقی سلام هم این چنین است. ذات اقدس اله بر مؤمنین صلوات و سلام دارد صلواتش در سوره احزاب است که:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى التُّور»<sup>۹</sup>.  
سلامش در سوره دیگر است که فرمود:

«سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ، إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱۰</sup>. درست است که این سلام بر موسی و هارون است اما به دنبالش بعد فرمود: «ما این چنین مؤمنین را پاداش می‌دهیم». یعنی سلام خدا بر مؤمنین هم خواهد بود. البته آنجا که بر نوح سلام فرستاده است، که:

«سلام علی نوح فی العالمین»<sup>۱۱</sup>، مخصوص خود نوح است. در سراسر قرآن این تعبیر فقط یک جا آمده و آن هم درباره نوح است و این به خاطر آن نه الی ده قرن رنج و تلاشی است که او در راه تبلیغ الهی تحمل کرد. درباره انبیای دیگر، کلمه «فی العالمین» ندارد، ولی این مقدار هست که بعد از سلام بر انبیا، می فرماید: «ما بندگان مؤمن را این چنین پاداش می دهیم». سلام خدا هم فعل خداست؛ چون خود او سلام است و به دار سلام هم دعوت می کند. از اسماء حسنی و اسماء فعلی حق، سلام است، و انسانها را به دارالسلام دعوت می کند؛ یعنی به دار خود فرا می خواند. و همین سلامت را هم به عنوان «فیض» نصیب بندگان صالح قرار می دهد. پس خداوند بر مؤمنین هم صلوات می فرستد و هم سلام. منتهی کسانی که این سلام را تلقی می کنند، گاهی از فرشته تلقی می کنند، گاهی از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - ، آنان که اوحدی از انسانها هستند، از ذات اقدس اله تلقی می کنند. در سوره مبارکه انعام فرمود:

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»<sup>۱۲</sup>.

یعنی وقتی مؤمنان در محضر و مکتب تو حضور یافتند تا معارف الهی را بشنوند و یاد گیرند، بگو «سلام علیکم». وقتی مؤمنان برای خطابه و مانند آن نزد پیامبر حضور می یافتند، حضرت سلام می کردند. منتهی چون رسول خدا سخنی را بدون وحی نمی گوید پس باید گفت که به دستور خدا این سلام را به مؤمنین ابلاغ کرده است. مؤمنین دو درجه اند: عده ای سلام را از خود پیغمبر تحویل می گیرند، عده ای هم از ذات اقدس اله. «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ». این سلامی که پیغمبر به مؤمنین دارد، مؤمنین آن را گاهی از پیغمبر تلقی می کنند، و گاهی از ذات اقدس اله. پس دو مرتبه است.

تلبیه هم اینگونه است؛ یعنی معتمران و حاجیانی که می گویند: «لَبَّيْكَ»، گاهی دعوت خدا را پاسخ می گویند، لذا می گویند:

«لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ مَرْهُوبًا»



و انعام می‌بخشد، عطیه می‌دهد و مانند آن.

این صاحب‌دل، با این داستان گفت: با دست گناه به سوی خدا رفتن و دست پر از گناه را به طرف خدا دراز کردن ننگ نیست، با دست گناه از پیش خدا برگشتن ننگ است. اگر خدا نپذیرد و گناهان را نبخشد انسان آلوده می‌رود و آلوده برمی‌گردد.

و باز گفته‌اند: از صاحب‌دل و صاحب معرفتی که به حضور صاحب مقامی می‌رسید، سؤال کردند:

وقتی به حضور صاحب مقام می‌روی چه می‌بری؟ یا وقتی به حضور صاحب مقام آمدی چه آوردی؟ او در جواب گفت:

وقتی کسی به حضور صاحب مقام می‌رود، از او سؤال نمی‌کنند چه آوردی؟ از او می‌پرسند چه می‌خواهی؟ من اگر می‌داشتم که اینجا نمی‌آمدم.

این، دو داستان است ولی واقعیتی را به همراه دارد. یعنی انسان وقتی به بارگاه اله می‌رود نمی‌تواند بگوید: من عمری

مرعوباً الیک لیتک، لیتک لا معبود سواک لیتک». گاهی هم دعوت خلیل حق را پاسخ می‌دهند، می‌گویند: «لیتک داعی الله، لیتک داعی الله». این دو نحو است. این سرّ تلبیه گفتن است.

وقتی زائر به بارگاه اله بار می‌یابد، هر مشکلی که دارد، چون درست لبیک گوید، مشکلهش برطرف می‌شود و برمی‌گردد. اینها را به عنوان سرّ گفته‌اند.

گفته‌اند که صاحب‌دل و اهل معرفتی با لباس ژنده و چرکین به حضور صاحب مقامی بار یافت. به او گفتند:

با این لباس چرکین به پیشگاه صاحب مقام رفتن عیب است. در جواب گفت:

با لباس چرکین به پیش صاحب مقام رفتن عیب نیست. با همان لباس چرکین از حضور صاحب مقام برگشتن ننگ است؛ یعنی یک انسان وقتی به حضور صاحب مقام می‌رسد، اگر صاحب مقام او را لایق ندانست و رد کرد و چیزی به او نداد برای او ننگ و عیب است. ولی اگر او یک انسان شایسته‌ای بود، صاحب مقام او را می‌پذیرد، به او هدیه

ماه مبارک رمضان عرض کرد: «سیدی عبدك بیابك اقامته الخصاصة بین یدیک». عرض کنیم خدایا! فقر و تهیدستی ما را به اینجا آورده است، ما چیزی نیاوردیم، آمدیم که چیزی ببریم. اگر کسی به اعتماد اعمال خود به زیارت خانه خدا برود ضرر کرده است؛ چون مال خدا را مال خود پنداشته. آن خیرات که از توفیقات و نعمتهای الهی بود. و باید به خاطر آنها خدا را ستایش کرد.

پس این داستانها و آن اسرار از یک سوی، و این داستانها از سوی دیگر، برای آن است که منافع، فواید و راز و رمز مناسک حج را بازگو کنیم. مطلب دیگر آن است که وقتی زائر بیت الله، در برابر در کعبه می ایستد، سمت چپ او حجرالأسود است و سمت راستش مقام ابراهیم و مانند آن. ولی وقتی دقت می کند و خانه خدا را حساب می کند، می بیند حجرالأسود سمت راست خانه خداست و مقام ابراهیم سمت چپ. سرش آن است که مقام رسول اکرم - صلی الله علیه و آله -

زحمت کشیدم، عالم شدم، کتاب نوشتم، مبلغ شدم، معلم شدم، یا مالی در راه خدمت به جامعه مصرف کردم و... چون همه اینها عطیه اوست.

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»<sup>۱۳</sup>.

پس هیچکس نمی تواند ادعا کند که: من با کوله باری از فضیلت و هنر به پیشگاه خدا رفتم. چرا که همه اینها مال اوست، خود انسان که چیزی ندارد. با دست تهی می رود. هیچکس به درگاه حق با دست پر نمی رود. لذا به هیچکس نمی گویند: چه آوردی؟ به همه می گویند: چه می خواهی؟

مسأله زیارت خانه خدا، به عنوان ضیافت و مهمانداری است. ما باید متوجه باشیم که مبدا خدای ناکرده، کاری را که خیر بود و از ما صادر شد، آن را به حساب خودمان بیاوریم و بگوییم: خدایا! ما این مقدار کار خیر کردیم! اینها مال اوست. وقتی به خانه او می رسیم، می گوییم: «الْحَرَمُ حَرَمُكَ، الْبَلَدُ بَلَدُكَ، التَّيْتُ تَيْتُكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ بِيَابِكَ»، همان بیانی که امام سجاد - سلام الله علیه - در دعای ابو حمزه ثمالی در سحرهای

پایین تر از آن رکن یمانی است. دست چپ کعبه هم دو رکن دارد یکی رکن شامی است و دیگری رکن مغربی. بین رکن مغربی و رکن یمانی، مُستجار است. آنجاست که انسان گویی به دامن خدا می چسبد و خود را به دامن لطف اله متمسک می کند.

در اینگونه از مراسم، هر لحظه ای مسأله ای هست که انسان با آن دعاها ی مخصوص این مسایل را انجام می دهد و بازگو می کند و در نوبتهای قبل هم به عنوان اسرار حج، این نکته را عنایت فرمودید که مسأله کوه صفا را گفتند: «صفا»، برای اینکه از وصف انبیا مخصوصاً آدم - سلام الله علیه - بهره ای برد. چون در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۱۴</sup>. آنان مصطفای الهی هستند. و چون وجود مبارک آدم روی کوه صفا ایستاد برابر همین بیت، از مصطفی بودن آدم، این کوه شده صفا. این نکته است. و اگر کسی از این کوه صفا، صفا بگیرد مصطفای خدا خواهد شد. خداوند عده ای را

به منزله یمین و سمت راست است و مقام خلیل خدا - صلوات الله و سلامه علی نبینا و آله و علیه آلاف التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ - به منزله دست چپ است. روبروی در کعبه که ایستاده است این دعاها را می خواند: که خدایا: «الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ أَنَا صَيْفُكَ وَ أَنَا عَبْدُكَ» و مانند آن. حجر اسماعیل قبله نیست ولی مطاف است. آنجا هاجر - سلام الله علیها - دفن است، بسیاری از انبیا آنجا دفنند. به احترام قبر هاجر و انبیا، آنجا مطاف قرار داده شد. اول رکن، حجر الأسود است، بعد وقتی که به طرف حجر اسماعیل می آیی رکن شامی، بعد وقتی که برمی گردی رکن مغربی است. پشت سر در کعبه، مُستجار است و رکن دیگر رکن یمانی است. یعنی کعبه را که دارای چهار رکن است، شما که زائر بیت الله هستید، اگر روبروی کعبه بایستید، دست چپ شما به طرف حجر الأسود است.

در حقیقت حجر الأسود یمین کعبه است و طرف دست راست کعبه است. قسمت راست کعبه دو رکن دارد، یکی همین رکن حجر الأسود است، یکی هم

برمی‌گزیند. «الله یصطفی من الملائکة رُسلًا و من الناس»<sup>۱۵</sup>. خدا یک سلسله را به عنوان مصطفی و برگزیده دارد.

در باره مروه هم مشابه این که گفتیم، حوّا - علیها السلام - که مرأه بود آنجا قرار گرفت، از این رو آن را «مروه» خواندند.

در بعضی از نقلها از ائمه - علیهم السلام - آمده: - مرحوم ابن بابویه قمی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب من لا یحضره الفقیه و دیگران نیز نقل کرده‌اند - که چرا کعبه، «کعبه» است. ظاهراً امام صادق - سلام الله علیه - فرمود: چون کعبه خانه مکعب شکلی است و شش سطح دارد یعنی چهار دیوار، یک سقف، و یک کف دارد، پس مکعب است و کعبه است. بعد فرمود: سرّ اینکه چهار دیوار دارد آن است که بیت المعمور دارای چهار دیوار و چهار ضلع است. بیت المعمور دارای چهار ضلع است؛ برای اینکه عرش خدا دارای چهار ضلع است و عرش خدا دارای چهار ضلع است برای اینکه کلماتی که معارف الهی بر آن کلمات استوار است

چهار جمله است و آن: «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اکبر»: تسبیح است و تهلیل، تحمید است و تکبیر.<sup>۱۶</sup> این حدیث، انسان را از عالم «طبیعت» به عالم «مثال» و از عالم مثال به عالم «عقل» و از عالم عقل به عالم «اله» آشنا می‌کند.

معمولاً در کتابهای اهل حکمت برای هر موجودی سه مرحله قائلند؛ یعنی می‌گویند: اینها در عالم طبیعت وجود دارند، وجود مجرد برزخی آنها در عالم مثال هست و وجود عقل آنها در نشأه تجردات عقلی وجود دارد. ولی اهل معرفت و عرفا، مطلب دیگری دارند که آن، از عرفان به حکمت متعالیه راه پیدا کرده است. این سخن در نوع کلمات حکیمان نیست. در حکمت متعالیه است که آن هم از اهل معرفت گرفته شده و آن این است که: هر شیئی که موجود است، چهارنشأه وجودی دارد: ۱ - عالم طبیعت ۲ - عالم مثال ۳ - عالم عقل ۴ - عالم اله، که قانون بسیط الحقیقه بودن و امثال آن را آنجا دارند که ذات اقدس اله بدون محدود

بودن، بدون متعین به حد بودن، مشخص به شخص خاص بودن، بدون ماهیت داشتن، بدون مفهوم داشتن، بدون تعین داشتن و... حقیقت هر چیز را به نحو اعلیٰ و اشرف واجد است. این حدیث شریف می‌تواند آن مراحل چهارگانه وجودی که اهل معرفت می‌گویند بازگو کند. حقیقت کعبه یک وجود مادی دارد، در سرزمین مکه، همین خانه‌ای است که ابراهیم خلیل - سلام الله علیه - آن را بنا کرد، اسماعیل هم دستیار او بود. حقیقت آن در عالم مثال وجود دیگری دارد. همین حقیقت در عالم عقل که عرش اله است وجود دیگری دارد و همین حقیقت در نشأه تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل که مقام الهیت است و اسماء الهی است، وجود دیگری دارد. فرمود چون اسماء الهی و کلمات توحیدی و دینی چهارتاست، عرش چهار گوشه دارد، و منظور از عرش، تخت و مانند آن نیست. بیت المعمور هم چهار گوشه دارد. بیت المعمور که خانه سنگی و گلی و امثال ذلک نیست و کعبه هم چهار ضلع

و چهار دیوار دارد. آن وقت زائران بیت‌الله عده‌ای دور همین کعبه می‌گردند و لا غیر. عده‌ای از اینجا گذشته تا عالم مثال را درک می‌کنند. آنها که «خوفاً من النار» یا «شوقاً الی الجنة» به بیت‌الله مشرف می‌شوند کسانی هستند که از این مرحله هم بالاتر تا مقام عرش خدا بار می‌یابند، نظیر حارثه بن زید که گفت: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ بَارِئًا». و از این بالاتر مقام خود عترت طاهر است که حقیقت کعبه به اینها فخر می‌کند و آن این است که اینها برای «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اكبر» طواف می‌کنند. بر محور این چهار کلمه طواف می‌کنند. اشواط سعة آنان نیز پیرامون این کلمات چهارگانه است، نماز بعد از طواف دور همین چهار کلمه است. سعی بین صفا و مروه بعد از طواف به دور همین چهار کلمه است. وقوفشان در عرفات و مشعر و منی برای برابری به حرم امن، همین چهار کلمه است، که روح این کلمه هم در حقیقت یک واقعیت بیش نیست. امیدواریم که توفیق زیارت بیت‌الله با

سلطهٔ بیگانگان آزاد بفرماید. آن توفیق را مرحمت بکند وقتی حجّت بن الحجج البالغة، ولی عصر، امام زمان ارواحنا فداه، کنار همین کعبه صدای «أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ، بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۱۷</sup> را به عالم طنین افکن می‌کند ما بشنویم و بشتاییم.

آگاهی به اسرار و حکم نصیب همهٔ شما زائران بیت خدا شود و ذات اقدس اله این کعبه را و حرم مطهر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و قبور ائمهٔ بقیع - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - و همچنین اعتبار مقدسهٔ سایر امامان معصوم - علیهم السلام - را از

### پاروقی‌ها:

- ۱ - مقصود از سجدهٔ تلاوت، سجده‌هایی است که با شنیدن آیات ویژه بر شنوندگان واجب می‌شود و ذکر آن عبارت است از: «لا إله إلا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ايماناً وتصديقاً لا اله الا الله عبوديةً ورقاً سجدهً لك يا ربّ تعبداً ورقاً لا مستكفاً ولا مستكبراً بل أنا عبدٌ ذليل ضعيف خائف مستجير».
- ۲ - بقره: ۴۰.
- ۳ - حدید: ۴.
- ۴ - حج: ۲۷.
- ۵ - آل عمران: ۹۷.
- ۶ - اعراف: ۱۷۲.
- ۷ - توبه: ۶.
- ۸ - نحل: ۴۴.
- ۹ - احزاب: ۴۳.
- ۱۰ - الصافات: ۱۲۰.
- ۱۱ - الصافات: ۷۹.
- ۱۲ - انعام: ۵۴.
- ۱۳ - نحل: ۵۳.
- ۱۴ - آل عمران: ۳۳.
- ۱۵ - حج: ۷۵.
- ۱۶ - من لایحضره الفقیه ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۲، شماره مسلسل ۵۴۰.
- ۱۷ - هود: ۸۶.